

## تجربه آفریقای جنوبی

هفته اول جولای در درین Durban یکی از شهرهای آفریقای جنوبی بودم. به آنجا رفته بودم که در کنفرانس (Critical Psychology) در دانشگاه ناتال Natal در مورد تأثیرات روانی آپارتاید جنسی در ایران سخنرانی کنم. سخنرانی‌ام برای آنها که تجربه آپارتاید نژادی را از سر گذرانده بودند جالب بود و مورد استقبال قرار گرفت. کنفرانس یک تجمع بین‌المللی بود. چهار روز طول کشید. اکثر سخنرانان یا کمونیست بودند و یا تمایلات چپ داشتند. استادی از برزیل آمده بود که در حین سخنرانی‌اش متوجه شدم مارکسیست است. بعد از سخنرانیش پیش او رفتم و در مورد خودش و شرایط برزیل پرسیدم. متوجه شدم که مارکس را نه تنها قبول دارد بلکه چنان آن را خوانده است که کاملاً به آن مسلط است. باور کردنی نبود وی در عین حال که استاد دانشگاه بود کشیش هم بود! می‌گفت بخشی از کشیشها در برزیل مارکس را خوانده‌اند و قبول دارند، ولی خود را مارکسیست نمی‌نامند. نام پیشرو روی خود گذاشته‌اند. وی گفت البته کشیشهای دیگر آنها را نه تنها قبول ندارند بلکه خیلی هم با آنها بد هستند. سخنرانی‌های جالبی شنیدم ولی این یکی جالبتر از همه برایم بود.

در چهار روزی که به خاطر کنفرانس در دانشگاه بودم در کنار میمونهای کوچولویی قدم می‌زدم که با هم بازی می‌کردند و یا به شکل گله از یک سو به سوی دیگر می‌دویدند. پرندگان زیبایی را دیدم که صدایشان برایم غریب بود. زمستان بود ولی هوا از هوای تابستان لندن گرمتر و مطبوع‌تر بود. کسانی مثل من که از اروپا آمده بودند با لباس تابستانی می‌گشتند ولی خودشان لباس زمستانی پوشیده بودند، برای آنها زمستان بود!

در روزهای بعد از کنفرانس به شهر رفتم و با دنیای واقعی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌داد روبرو شدم، دنیایی که تا بحال ندیده بودم. روی پلی ایستادم که گویا هر روز نیم میلیون انسان از روی آن رد می‌شوند. هر جا فقر است جمعیت هم بیشتر است! این پل انسان را به دنیای مارکت یا بازارهای تودرتویی می‌برد که صدها هزار انسان در کنار یکدیگر در حال فروش اجناس و ابزار غیر ضروری و مشابهی هستند. هزاران انسان در کنار یکدیگر در حال فروش میوه‌های مشابهی هستند. هزاران بچه یک نوع آب‌نبات می‌فروشند. آرایشگاههای خیابانی زنانه و مردانه روباز و یا با پارچه مستتر شده منتظر مشتری هستند. هزاران انسان چوب خرد شده می‌فروشند. برخی در حال خورد کردن چوب هستند در عین حال که آماده فروش نیز می‌باشند، البته اگر مشتری پیدا شود. بچه‌های زنان فروشند در کنار بساط مادرانشان در حال چرت زدن هستند. بیکاری شدید پشت‌گدایی و دست‌فروشی پنهان شده است، و مثل خاری به چشم فرو می‌رود!

وقتی آپارتاید نژادی در آفریقا پایان یافت، کمیته‌ای به نام کمیته حقیقت‌یابی و آستی تشکیل شد. نقش این کمیته برپایی دادگاههایی بود که بازماندگان دوران حکومت وحشت آپارتاید شکایاتشان را در مورد جنایتکاران بگویند. کسانی که نزدیکانشان اعدام شده بودند، کسانی که شکنجه شده بودند و کلا انسانهایی که دردی در دوران آپارتاید کشیده بودند از شواهدشان گفتند. در این دادگاهها از شکنجه‌گران خواسته می‌شد که همه حقیقت را در مورد جنایاتی که کرده بودند و یا شاهد بوده‌اند بازگو کنند. بخشی از جنایات گفته شد. ظاهراً آپارتاید برداشته شد. ولی کافی است که گذارتان فقط به یکی از شهرهای آفریقایی بیفتند تا به عمق آپارتاید در آفریقا پی ببرید! آپارتاید اقتصادی در آفریقای جنوبی چنان با پلیس و ارتش پاسداری می‌شود که انسان را شوکه می‌کند. آپارتاید طبقاتی دو دنیای ثروتمند و فقیر را در آنجا ساخته است. دو دنیای متخاصم و مجزایی که اهالی هیچ یک وارد دنیای دیگر نمی‌شوند! دو دنیای

کاملاً مجزا از نظر فیزیکی و از نظر رنگ و محتوا. یکی دنیای پولدارها که عمدتاً سفید هستند و چهره و سطح زندگی غربی را دارند. دیگری دنیای فقر که عمدتاً سیاه‌پوستان را شامل می‌شود و چهره همان آفریقای دوران آپارتاید را دارد. دنیایی که فقر مالی و فکری و احساسی از آن و بر آن می‌بارد.

ا. ان. سی که در مبارزه با آپارتاید نژادی پیروز شد، حالا در همکاری با بانک جهانی و دیگر سازمانهای بین‌المللی از این فقر همه‌جانبه، از این آپارتاید اقتصادی دفاع می‌کند. آنها با یک وجه آپارتاید مبارزه کردند نه با تمام وجوهش!

برای خرید آهنگهایی در مورد مبارزات سیاه‌پوستان به سی‌دی فروشی مشخصی رفتم که آدرسش را از قبل تهیه کرده بودم. چرا که اکثر سی‌دی‌های فروشی‌ها فقط آهنگهای غربی می‌فروشند. در سی‌دی فروشی مذکور که بزرگ بود با پدیده‌ای مواجه شدم که تا بحال ندیده بودم. تمام دورتادور مغازه از پائین تا بالا (به اندازه قد انسان) مستتر بود. تنها سوراخ کوچکی در این تیغه که طرفین همدیگر را می‌دیدند برای صحبت کردن و رد و بدل پول و سی‌دی وجود داشت. فروشندگان و سی‌دی‌ها پشت این تیغه بودند و خریداران و جلدهای سی‌دی‌های زیادی برای انتخاب در وسط فروشگاه بودند. مشتری جلد سی‌دی را انتخاب می‌کرد و به فروشنده می‌داد که او سی‌دی را جلوی چشم خریدار داخل جلد آن بگذارد و ابتدا پول را بگیرد و بعد سی‌دی را به او تحویل دهد! کار در اینجا پایان نمی‌یافت. یک نفر نیروی انتظامی در فروشگاه تمام خریدها را کنترل می‌کرد. به این طریق که داخل سی‌دی تحویل گرفته توسط مشتری را چک می‌کرد و بعد روی رسید یک مهر می‌زد. همه چیز از تیغه‌ای که در مقابل فروشندگان و در حفاظت از سی‌دی‌ها بود تا پلیس سخن از امکان غارت می‌گفتند. غارت، آری غارت ثروت، غارت امنیت!

در دنیای ثروت که کاملاً غربی بود و دانشگاه ناتال نیز در گوشه‌ای از آن در بالای تپه‌ای با چشم‌اندازی زیبا قرار داشت، نیروهای انتظامی با مسلسل در رفت و آمد بودند. استفاده از نیروهای انتظامی به این شکل نشان از آن دارد که بدون پلیس و ارتش و زندان امکان ندارد بتوانند این دو دنیا را همینطور در کنار یکدیگر نگه دارند!

سفیدپوستانی که از مزایای رژیم آپارتاید استفاده می‌کردند بعد از آپارتاید چیزی از دست ندادند و یا چیز کمی از دست دادند. همینطور توده فقیری که عمدتاً سیاه‌پوستان بودند و هستند با سرنگونی آپارتاید زندگیشان هیچ بهبودی نیافت! این در حالی است که آنهایی که در دوران آپارتاید در ثروت می‌لولیدند همچنان همان زندگی را دارند. با این تفاوت که حالا اکثریت دولت را سیاهان تشکیل می‌دهند.

بعد از دیدن دو دنیای فقیر و غنی در آفریقا متوجه شدم که ا. ان. سی همانطور که همان زمان در برنامه‌اش مشخص کرده بود برای یک زندگی اقتصادی بهتر برای همه و برای برابری در برخورداری از امکانات جامعه برای همه مبارزه نکرد. حالا سیاهان نیز می‌توانند سوار هر اتوبوسی بشوند و مثل آن زمان با سوار شدن به این قسمت و یا آن قسمت اتوبوس که مخصوص سفیدپوستان بود دستگیر نمی‌شوند. حالا سیاه‌پوستان در آفریقا حقوق مدنی سفیدپوستان را دارند. ولی اکثر سیاه‌پوستان امکان مادی استفاده از این حقوق مدنی را ندارند! اشکال قضیه در این است که در آفریقا جنبشی قدرت را به دست گرفت که خواهان از بین بردن بخشی از تبعیضات آن جامعه بود. از اینرو تبعیضات نژادی برداشته شد و حالا یک سیاه‌پوست هم اجازه دارد در همان رستورانی غذا بخورد که یک سفیدپوست غذا می‌خورد. البته اگر پول آنرا داشته باشد. برعکس دوران آپارتاید، حالا یک پسر سیاه‌پوست و یک

## دختر سفید پوست از حق دوستی برخوردارند.

مسئله این است که در آن موقع سیاهان اجازه استفاده از اکثر امکانات اجتماعی را نداشتند، حالا هم امکان مالی اش را ندارند. اگر جنبشی با آپارتاید مبارزه کرده بود که خواهان از بین بردن فقر، تبعیض، گدایی، فحشا، بی‌کاری و نداری می‌شد، حالا یعنی ۱۱ سال بعد از سرنگونی آپارتاید می‌شد زندگی انسانی و برابری را بین سفید و سیاه و کلا انسانها در آن جامعه دید. اگر طبقه کارگر آگاه به منافع طبقاتی اش در آفریقای جنوبی توانسته بود قدرت بگیرد، ممکن بود بتواند همه نوع آپارتاید را در آن کشور از بین ببرد. تنها با قدرت‌گیری طبقه کارگر ممکن بود سیستم سرکوب و استثمار از هم بپاشد. و ثروت آن جامعه از دست دزدان حاکم در آورده شود و به دست صاحبان واقعی آن رسانده شود. تجربه امروز آفریقای جنوبی نشان می‌دهد مادامی که نظام طبقاتی پابرجاست آپارتاید طبقاتی و اقتصادی آسایشی برای زندگی باقی نمی‌گذارد.

نسرین پرواز، جولای ۲۰۰۵

[www.nasrinparvaz.com](http://www.nasrinparvaz.com)

عکسی از یکی از مارکتهای دربن:

